

لوس آنجلس - یکشنبه، ۱۰ آبان ماه ۱۳۷۷ = اول نوامبر ۱۹۹۸.

دوست بسیار گرامی و شاعر گرانمای: ژاله خانم سلطانی افغانی
با مهر و درود فراوان و امید تنزیستی و کامیابی شما، به عرضتان می رسانم که نامه
شریفتان، به سبب اشتباهاتی که در نشانی من راه یافته بود، خیلی دیر (یعنی:
سه روز پیش) به دستم رسید و حال آنکه تاریخ تحریرش: ۱۲ اکتبر ۱۹۹۸ بود.
این نکته را نوشتم تا عذر تاخیر مرا - که اجباری بوده است - بپذیرید و نیز، در
نوشتن نشانی من دقت بیشتری بمنزول فرمائید تا نامه کمی آینده ما گرفتار تاخیر اجزای
نشوند.

و اما درباره ترک مکاتبات ما، هیچ یک از علی که بر شمرده بودید در کار نبوده و آنچه موجب
توقف آن شده: علاوه بر مشغله های ذهنی گوناگون، نوعی دل زدگی و بی اعتقادی من
نسبت به امر «نامه نویسی» بوده است. اگر توضیح بیشتری درباره این موضوع،
لازم باشد: به عرضتان می رسانم که من در این روزگار غربت، شاهد و ناظر مرگ
دوستها و نابودی آشنائیهای دور و نزدیکم و عجبا! که چون به کارهای خود می نگرم،
به هیچ وجه موجهی برای رنجش دوستان سابق در آن زمان نمی یابم و نتیجتاً خود را در باب
این گونه «قطع رابطه ها» به هیچ روی مقصّر نمی بینم، اما روز به روز بیشتر معتقد
می شوم که «نامه نویسی» کاری عبث و بی فایده است زیرا «نامه نویسی» هر که
باشد - وقت و فکری (کم یا زیاد) صرف نوشتن «نامه» می کند و آن «نامه»
در مدتی بسیار کوتاهتر از زمان نگارش، خواننده و فراموش می گردد و مجز در
موارد معدود، اثری در ضمیر خواننده باقی نمی گذارد.

بدیهی است که من، شما را از مقوله «نامه خوانندگی عادی» نمی دانم و
یعنی دارم که نامه های پیشان مرا به دقت خوانده و برخی از نکاتش را نیز
به خاطر سپرده اید، و لذا در نخستین فرصت، نامه نوشتن به شما را از سر می گیرم.
من در ماه گذشته، ده روزی به «کانادا - ونکوور» رفته بودم و پس از آن
نیز به خرید قفسه های جدید کتاب و مرتب کردن کتابها اشتغال داشتم، اما از حاله

بزرگوار و شما را بشمار به نام نسبت دریافت جایزه «امسان یارنشاط» از هیأت درواری بنیاد «روشنی»
«در» «ونکوور» کانادا) به جان می پیورم و سپاس می گذارم. امیدوارم که پیروز و بهروز و شاد کام باشید.
دوست شما: ژاله خانم سلطانی

دوست بسیار گرامی و شاعر گرانمای: ژاله خانم سلطانی افغانی

لندن ۲۰ دسامبر ۱۹۵۸

دوست بسیار عزیزم آثار یاد دارد بود

با درود بسیار از تو و احترام . از روزی که آفرین پاک شده ، سال یادگار
 و بیرون می آید هرگز نباشد . می دانم که تو را خواهد بخشید که اسفند در میان بسیار
 و در کتب تو ایستاده ای . آبرود در برارده ای که بهت در بسیار است
 با هم نامه گوی در خدایم کرد و امید دارم دیگر نگویید که شاید خاطر خود در میان آدمی است
 بسیار بود و این چه دردی است که بخواهد آنجا که تو سوار عمرت را با نشانی خود اند
 اما قدر و آنک بسیار کنه . اکثریت بود است که موقوف نگردد بپزند . آقا در این بر سره آنکه در

اینکه اشعار او در روز بار و در باره دعا که کند و محبت و بی تو چینی است که کامی
 دل کسی کند است ، اما من - این نقد ما روح با کار دارم ، هرگز راه خود اندک است
 را که در روز نیک در آن جا دارند . این است ؟
 من که در زندگی عاشقانه گرامی به این آفرین تمام در لادم نباید تو

دوستی که با من در مالک شود . من سوال می کنم بسیار زانی سوار در بیرون هرگز
 وقت که بگذرد در چشم . دیوار یا خانم ای هم بتم خوب بود وقت و تو که را در بونی
 وقت که بگذرد در لادم .

من از آن سفر هم گذرانده ای چند گوردی که داد و آره ای هم که داد بود
 گفته که آن تکلیف نه که باید شود ما خواندم به هم در بار

و نهایت بخشی از یوگوانی من در آفرین روز آ که عیان زتنی ندانم .

پس در روزهای سال تو به لاله عزیزم

پس در روزهای سال تو به لاله عزیزم
 آراء